

مَا شَاءَ اللَّهُ لِقَوْلِهِ الْإِبْرَاهِيمَ

حسب فرمائش ڈائر کٹران ستارہ ہند پر بس لیدر کلکتہ



باہتمام احرر منظور حسن آروی ٹیچنگ ڈائر کٹر مطبع ہذا

مطبعہ المشرقہ کلکتہ مطبعہ
دکن شاہد کلکتہ

بیانی
 در این نیست
 الا بر این نوحی
 با هر مرتبه نودا
 صاحب حکمت ۱۲
 من بعد از نود
 خدا تعالی را
 ایمان ۱۲
 بحرکات ثلاثه
 آیه صفا
 چیز دومی
 نام آنست که
 غفر بسبب دعا
 بفتح برصاد
 مشهوره کتب
 نموده باشد
 ۱۲ من
 ۱۱ خلاصت
 مد طلب کرده
 شده و بر او
 اعتماد نیست
 سنه از گناه و
 منت قوت بطاعت
 گنه مد خدا
 بزرگ
 رحمت الله

کلمه
 خود را ست
 مصدر لازم
 و استعداده
 بجزم رسانده
 عبارات در
 جدول در
 قوت تصنیف
 و استعداد
 در جوامع
 گاه عبارات
 * * * * *

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱۱

بعد حمد و بسم الله الرحمن الرحیم صلوة و سلام بر سید البر و آل اطهار و اصحاب انجاری گوید امیدوار
 مغفرت ایزد منان محمد مصطفیٰ ^ص خان خلت حاجی محمد روشن خان ^ص اذ افتحا الله تعالی ^{۱۱}

حلاوة کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد ترجمه عبارات

و خطوط نویسی موقوف بردانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها بود لهذا چند

مصادر مشهوره مع معانی متعارف و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف بحی بطرز

مغلوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر

یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطریق نمونه بیان کردم تا طفلان را با آسانی تمام بسوی

اتخراج معانی و اشتقاق صیغها هر بشود و یاد گاری بدست روزگار ازین خاکسار ماند.

وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّمَكُّنُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مصدر متعدی	آوردن لایا	صرف کبیر			اصل مصدر	آورد لایا
اسما مشتقات	واحد غاب	جمع غاب	واحد حاض	جمع حاض	واحد متکلم	جمع متکلم
بھی مطلق معرو	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
بھی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
بھی قریب معرو	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
بھی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
بھی بعید معرو	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
بھی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
بھی تمام معرو	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
بھی تمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
بھی احتمالی معرو	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
بھی احتمالی مجهول	آورده شود باشد	آورده شوند باشند	آورده شوی باشی	آورده شوید باشید	آورده شوم باشم	آورده شویم باشیم
بھی تنانی معرو	آوردے	آوردندے	آوردے	آوردیدے	آوردے	آوردے
بھی تنانی مجهول	آورده شدے	آورده شدندے	آورده شدے	آورده شدیدے	آورده شدے	آورده شدے

مصدر متعدی
مصدر بسیط
در کلام بر نامل
تو تمام نه
شود کلام اجتناب
بدر مفعول
بهم داشته
باشد و آن
معروف و
مجهول برود
باشد و مجهول
مشتقات از
۱۲

اسمای مشتقات	واحد غا	جمع غا	واحد حا	جمع حا	واحد کم	جمع تکلم
مضارع معروف	آورد	آوردند	آوری	آوردید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معنوسه	می آورد	می آوردند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
مستقبل معروض	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معنوسه	بیاورد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آوردنده	آوردندگان	آوردنده	آوردندگان	آورده	آوردگان
	زور آور	آوردند	آوردند	آوردند	آوردند	آوردند

تنبیه صیغهای نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حروف نون در اول صیغهای اثبات درمی آردند و هم برین قیاس است که نون در اول صیغهای امر داخل کنند لیکن در دو صیغه واحد و جمع حاضران بهم نهی در آردند.

در بدوین واژه
بهم آمده مثل
آورد آردند
آردی آردند
و همچنین حال
معروض چون
می آرد و
می آردند
تله و گاهی
با و آردیم آردند
چون بیاورد
و بیاورند
اندر همین
نهی معروف
چون نیارد
و نیارند
اندر
اسم مفعول
اسمی است که
دالات کثیر
چیز که فعل
با فاعل آن
واقع شود
علامت آن
موقوت حق
است آخر
بهم مطلق
چون شنیده شود
۱۱

صفت صغیر

مفعول	مفعول ماضی	مفعول قیامی	ار	ح	صفت	حاصل تصدیق	حاصل مصدر	معنی مصدر	م
آخته					آخت			تلو از کهنچغنا	آختن
آراسته	جهان آرای	آراینده	بیارای	می آراید	آراست	آرایش	سوارنا	آرایش	آراستن
آرامیده	دل آرام	آرامنده	بیارام	می آرامد	آرامید	آرام	آرام کرنا آرام دینا	آرام کرنا آرام دینا	آرامیدن
آرمیده					آرمید		آرام کرنا	آرام کرنا	آرمیدن
		آروغنده	بیاروغ	می آروغد	آروغید		آرو	دکار لینا	آروغیدن
آزرده	دل آزار	آزارنده	بیآزار	می آزارد	آزرد	آزردگی	آزردگی آزرده هوننا	آزردگی آزرده هوننا	آزردن
آزموده	کار آزما	آزاننده	بیازمای	می آزیاید	آزمود	آزمایش	آزما	آزما	آزمودن
آسوده		آساینده	بیاسای	می آساید	آسود	آسایش	آرام کرنا آسوده هوننا	آرام کرنا آسوده هوننا	آسودن
آشامیده	درد آشام	آشامنده	بیاشام	می آشامد	آشامید	آشام	آشام	آشام	آشامیدن
آشفته	شهر آشوب	آشوبنده	بیاشوب	می آشوبد	آشفت	آشوب	آشوب پریشان کرنا پریشان هوننا	آشوب	آشفتن
آغازیده		آغازنده	بیآغاز	می آغازد	آغازید	آغاز	آغاز	آغاز	آغازیدن
آغشته					آغشت		آلوده هوننا		آغشتن
آفریده	جهان آفرین	آفریننده	بیافرین	می آفریند	آفرید	آفرینش	آفرینا	آفرینش	آفریدن
	آگاه		آگاه	می آگاہد	آگاہید	آگاہی	آگاہی	آگاہی	آگاہیدن
آگنده			آگنده		آگند		آگند	آگند	آگندن
آلاییده		آلاینده	بیالای	می آلایید	آلایید	آلایش	آلوده هوننا آلوده کرنا	آلایش	آلاییدن

له
 سعادی
 فریاد سه
 سیکلیفت
 سندر باتو
 خاک پاش
 پاش
 گر خلافت
 کند در
 ذوق خوش
 آگهی خاک
 ۱۲
 آزدن
 یغ از اس
 بجه که کشف
 آراید ۱۲

آ	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر	اهلی صدر
افشانند	افشان	افشانند	افشانند	افشانند	افشانند	افشانند	افشانند	افشانند
افشردن	افشار	افشردن	افشردن	افشردن	افشردن	افشردن	افشردن	افشردن
افگندن	افگندگی	افگندن	افگندن	افگندن	افگندن	افگندن	افگندن	افگندن
انباردن	انبار	انباردن	انباردن	انباردن	انباردن	انباردن	انباردن	انباردن
انبودن	انبود	انبودن	انبودن	انبودن	انبودن	انبودن	انبودن	انبودن
انپاشتن	انپاش	انپاشتن	انپاشتن	انپاشتن	انپاشتن	انپاشتن	انپاشتن	انپاشتن
انجامیدن	انجام	انجامیدن	انجامیدن	انجامیدن	انجامیدن	انجامیدن	انجامیدن	انجامیدن
انداختن	انداخت	انداختن	انداختن	انداختن	انداختن	انداختن	انداختن	انداختن
اندوختن	اندوخت	اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوختن	اندوختن
اندودن	اندود	اندودن	اندودن	اندودن	اندودن	اندودن	اندودن	اندودن
اندیشیدن	اندیش	اندیشیدن	اندیشیدن	اندیشیدن	اندیشیدن	اندیشیدن	اندیشیدن	اندیشیدن
انگاردن	انگارد	انگاردن	انگاردن	انگاردن	انگاردن	انگاردن	انگاردن	انگاردن
انگاشتن	انگاشت	انگاشتن	انگاشتن	انگاشتن	انگاشتن	انگاشتن	انگاشتن	انگاشتن
اینگختن	اینگخت	اینگختن	اینگختن	اینگختن	اینگختن	اینگختن	اینگختن	اینگختن

باب بای موحد

بازن	بازنی	بازن	بازن	بازن	بازن	بازن	بازن	بازن
بازیدن	بازید	بازیدن	بازیدن	بازیدن	بازیدن	بازیدن	بازیدن	بازیدن
بارنا	بارش	بارنا	بارنا	بارنا	بارنا	بارنا	بارنا	بارنا
باریدن	بارش	باریدن	باریدن	باریدن	باریدن	باریدن	باریدن	باریدن

نظامی
نبارد هوا
بازگون
مبار
وزن
شکار
بازگون
بازگون
بازگون
است

پاریدن
پاشیدن
پالودن
پائیدن
پختن
پذیرفتن
پرداختن
پرستیدن
پرسیدن
پروردن
پرهیزیدن
پریدن
پزیدن
پزردن
پزوهیدن
پسندیدن

باب بای فارسی

پارید			پارید			پهچلنا	پاریدن
پاشیده	پاشان گر پاش	پاشنده	پاش	می پاشد	پاشید	بکھرنا چھر کننا	پاشیدن
پالوده		پالاینده	پالای	می پالاید	پالود	صاف کرنا	پالودن
پائیده	بر پای	پائنده	پپای	می پپاند	پائید	بکھیزنا	پائیدن
پخت	نان پز	پزنده	پپز	می پزدد	پخت	پزنا	پختن
پذیرفته	پذیرا پوزش پذیر	پذیرنده	پپذیر	می پپذیرد	پذیرفت	قبول کرنا	پذیرفتن
پرداخته	چه پرداز	پردازنده	پرداز	می پردازد	پرداخت	تائی کرنا هنومانسوزنا	پرداختن
پرستیده	پرستار بت پرست	پرستنده	پرست	می پرستد	پرستید	پرستش	پرستیدن
		پرستنده	پپرس	می پپرسد	پرسید	پوچھنا	پرسیدن
پرورده	پروردگار غیب پرور	پرورنده	پرور	می پرورد	پرورد	پالسا	پروردن پزروانیدن
پرهیزیده		پرهیزنده	پپرهیز	می پپرهیزد	پرهیزید	پرهیز کرنا	پرهیزیدن
پریده	پران	پرنده	پپس	می پپرد	پرید	پرواز	پریدن
پزیده			پپز	می پپرد	پزید	بھزنا	پزیدن
پزورده				پزوردد	پزوردد	کھلانا	پزوردن
پزوهیده	پزوه	پزوهنده	پزوه	می پزوهد	پزوهید	فکر کرنا	پزوهیدن
پسندیده	مشکل پسند	پسندنده	پسند	می پسندد	پسندید	پسند کرنا	پسندیدن

له
سعدی فرماید
چون برختی تو
باشد تو بخلق
باش سعدی
فرماید
چون این کاخ
دولت برود
سعدی
فرماید
اگر برودی
درخت کرم
له
فرماید
باشد نگر
چون برود
له
بکفر نزد
بعضی با لفظ
پیش

پنداشتن	معلوم کرنا	پندار	پنداشت	می پندارد	پندار	پندارنده	پنداشته
پوشیدن	پوشانا	پوشش	پوشید	می پوشد	پوش	پوشنده	پوشیده
پوشیدن	دوڑنا	پوشیا	پوشید	می پوشد	پوشی	پوشنده	پوشیده
پوشیدن	پوشنا	پوشش	پوشید	می پوشد	پوش	پوشنده	پوشیده
پیراستن	چھاٹنا	پیرایش	پیراست	می پیراید	پیرای	پیرایندہ	پیراستہ
پیمودن	نا پنا	پیمایش	پیمود	می پیماید	پیمای	پیمایندہ	پیموده
پیوستن	ملنا		پیوست	می پیوند	بہ پیوند		پیوستہ
باب تمامی فوقانی							
مانستن	دوڑنا	تازش	تاخت	می تازد	بتاز	تازندہ	تاختمہ
مانستن	چھٹنا	تابش	تافت	می تابد	بتاب	تابندہ	تافتہ
تپیدن	تر پنا	تپش	تپید	می تپد	بتپ	تپندہ	تپیدہ
تراشیدن	چھیلنا	تراوش	تراشید	می تراشد	تراش	تراشندہ	تراشیدہ
تراویدن	ٹپکنا	تراوش	تراوید	می تراود		تراوندہ	تراویدہ
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسید	می ترسد	بترس	ترسندہ	ترسیدہ
ترکیدن	شق ہونا		ترکید	می ترکد		ترکندہ	ترکیدہ
تفتن	گرم ہونا		تفت				تفتہ
تفسیدن	گرم ہونا		تفسید	می تفسد		تفسندہ	تفسیدہ

ہم آئندہ ۱۲
کاف تازی
کاف فرشت
ہم آئندہ ۱۲

تندین	تند	تند	تند	تند	تند	تند	تند
توانستن	توان	توانست	تواند	تواند	تواند	تواند	تواند

باب جیم عربی

جستن	جست	جست	جست	جست	جست	جست	جست
جستن	جستجو	جستجو	جستجو	جستجو	جستجو	جستجو	جستجو
جنیدن	جنش	جنید	جنید	جنید	جنید	جنید	جنید
جوشیدن	جوش	جوشید	جوشید	جوشید	جوشید	جوشید	جوشید

باب جیم فارسی

چربیدن	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب
چربیدن	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب	چرب
چسبیدن	چسب	چسب	چسب	چسب	چسب	چسب	چسب
چشیدن	چش	چش	چش	چش	چش	چش	چش
چکیدن	چک	چک	چک	چک	چک	چک	چک
چمیدن	چم	چم	چم	چم	چم	چم	چم
چیدن	چ	چ	چ	چ	چ	چ	چ

باب خای معجمه

خاریدن	خار	خار	خار	خار	خار	خار	خار
--------	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

۱۲
 غلط ۱۲
 سوری
 فراید
 سیاه
 دزد
 درخت
 جوان
 سرد
 * * * * *

س	سختی	صل	طریق	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی
خاستن	اٹھنا			خاست	می خمیزد	بخیز	خیزنده	سحر خیز
خائیدن	چبانا			خائید	می خایید	بخای	خاینده	ژاژخای
خراشیدن	پھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سح خراش
خرامیدن	مکڑا کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشائیدن	خروشید	می خروشید	بخروش	خروشنده	خروش
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خورد	بخز	خرنده	الزائ خر
خرزیدن	گھسنا			خرزید	می خرزد	بخز	خرزنده	خرزیدار
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست				خریدہ
خفتن	سونا	خفت	خپائیدن	خفت	می خسپد	بخسپ	خسپنده	خریدہ
خلیدن	چھمنا	خلش	خلائیدن	خلید	می خلد		خلتہ	خلیدہ
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشائیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشده	خموشیدہ
خمیدن	طیرھا ہونا	خمیدگی	خمائیدن	خمید	می خمد	بخم	خمندہ	خمیدہ
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبندہ	
خندیدن	ہسننا	خندہ	خندائیدن	خندید	می خندد	بخند	خندندہ	خندائ
خوابیدن	سونا	خواب	خوابائیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابندہ	خوابیدہ
خواستن	چاہنا	خواست		خواست	می خواہد	بخواہ	خواہندہ	خیرخواہ
خواندن	پڑھنا			خواند	می خواند	بخوان	خوانندہ	قرآن خوان

آزودہ کرنا
سدای
فرا بید
شمنشکہ
بازارگان
را بچسپ
۱۱ سنہ

خورده	خورنده	خور	می خورد	خورد	خورانید	خورش	کھانا	خوردن
خوشیده	خوشنده	خوش	می خوشد	خوشید	خوشانید		سوکھنا	خوشیدن
خسیده		بخس	می خسید	خسید	خسانید		بھگونا	خسیدن
باب دال ممل								
داده	داندہ	بدہ	می دبد	داد	دانید	دیش	دینا	دادن
داشته	دازندہ	بدار	می دارد	داشت		دشت	رکھنا	داشتن
دانسته	دانندہ	بدان	می داند	دانست		دانق دانانی	جاننا	دانستن
درخشیدہ	درخشندہ	بدرخش	می درخشد	درخشید	درخشانید	درخش	چکنا	درخشیدن
	درفشندہ	بدرفش	می درفشد	درفشید			کانپنا چکنا	درفشیدن
درویدہ	درونندہ	بدرو	می درود	دروید		درو	کاشنا	درویدن
دریدہ	درندہ	بدر	می دردد	دردید	درانید		پھاژنا	دریدن
دزدیدہ	دزدندہ	بزد	می دزدد	دزدید		دزی	چراننا	دزدیدن
دمیدہ	دمندہ	بدم	می دمدم	دمید	دمانید	دکم	اکنا طلوع کرنا چوختنا	دمیدن
دوختہ	دوزندہ	بدوز	می دوزد	دوخت	دوزانید	دوخت	سینا	دوختن
دوشیدہ	دوشتندہ	بدوش	می دوشد	دوشید	دوشانید		دوہنا	دوشیدن
دویدہ	دوندہ	بدو	می دوود	دوید	دوانید		دوژنا	دویدن
دیدہ	بینندہ	بین	می بیند	دید			دیکھنا	دیدن

سندی درای
 ۱۴
 ششماں تلمیذ
 شیخ محمد
 رشک شکرست
 اوشین خانہ
 رشت غوری
 حسین کبیر
 یاس باند قزق
 اول
 شرازی و دیگر
 سہ سالہ از ان
 بده و مقوم
 درک دود
 درشت من خود
 ۱۲ * * * * *

س	سخت	سازند	ساز	ساخت	سازد	سازند	ساز	ساخت	سازد
س	سازیدن	سازنده	ساز	ساخت	سازد	سازند	ساز	ساخت	سازد
باب زای مجحه									
زاد	زاد	زاید	زاید	زاید	زاید	زاید	زاید	زاید	زاید
زار	زار	زار	زار	زار	زار	زار	زار	زار	زار
زده	زده	زده	زده	زده	زده	زده	زده	زده	زده
زاد	زاد	زاد	زاد	زاد	زاد	زاد	زاد	زاد	زاد
باب ژای مجحه									
ژولید	ژولیدن	ژولیده	ژولید	ژولید	ژولید	ژولید	ژولید	ژولید	ژولید
باب سین ممله									
سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت
ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت	ساخت
سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد	سپارد
سپوزید	سپوزیدن	سپوزیده	سپوزید	سپوزید	سپوزید	سپوزید	سپوزید	سپوزید	سپوزید

له
 سعادی
 فراید
 در اونیز
 در ساخت
 با خاطرش
 ۱۲ له کوه
 اولیه تربیت
 ۱۲ ختم
 ۱۲ پیش
 ۱۲ رض اول
 ۱۲ که امام
 ۱۲ پیل
 پیوستن
 پیوزیدن
 دیدن آون
 نیز سعادی
 گوید همی در
 پیوری به
 پیولی من
 ۱۲ من ۱۲

شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل

له نظای
 فریاد و قوی
 که شکسته را می
 دهی در شکستی
 بویانی دری ۱۱
 له غم فزونی گوید
 علم از نینبنا
 جهان تریز بر گرفت
 کاند عدم مقاد
 شکو خوار از کون ۱۲
 له به رود منی
 مانفد گوید
 بوی خوش تو بر
 ز با صب شنید
 از رای کشا خبر
 پیش شنید ۱۳
 له طپیدن چون
 کرد و صفت
 بنای قوتانی است
 لیکن متاخر
 آینه برای مطبقه
 استعمال نمود
 * * * ۱۴

باب طای مطبقه

طپیده	طپان	طپنده	بیط	می طپد	طپید	طپانید	طپش	بیتقر بونا	طپیدن
-------	------	-------	-----	--------	------	--------	-----	------------	-------

طرازیدن	نقش کرنا	طراز	طرازید	می طرازه	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده
طلبیدن	بلانا چاپنا	طلب	طلبید	می طلبه	بطلب	طلبنده	طلبگاه	طلبیده
باب عین معجمه								
غارتیدن	لوٹنا بوا و حرق	غارت	غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا بوا و محول	غلطانیدن	غلطید	می غلطه	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غمنودن	او گھنا	غمنودگی	غمنود					غمنوده
باب فا								
فتادن	گرتنا پرتنا	فتاد	می فتد					فتاده
فرتادن	بھیجنا	فرتاد	می فرتد	فرتد	فرتد	فرتد	فرتد	فرتاده
فرسودن	گھنا	فرسودگی	فرسود	می فرساید	فرساید	فرسایند	جان فرساید	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش	فرمود	می فرماید	فرماید	فرمایند	کار فرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت فروشنا	فروخت	می فروشد	فروشد	فروشد	حالا فروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا فریب دینا	فریب	فریفت	می فریبد	فریبد	فریبند	ابله فریب	فریفته
فرزودن	زیاده کرنا زیاده ہونا	فرزایش	فرزد	می فرزاید	فرزاید	فرزایند	راحت افزا	فرزوده
فسردن	ٹھکھرا		فسرد					فسرده
فتانیدن	جھاڑنا		فتانید	می فتانند	فتانند	فتانند	درفشان	فتاننده
فشردن	پچوڑنا گرننا	فشار	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارند	بگرفتار	فشرده

ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
کندن	کند	کند	کند	کند	کند	کند	کند
کنیدن	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید
باب کاف تازی							
کاستن	کاست	کاست	کاست	کاست	کاست	کاست	کاست
کاشتن	کاشت	کاشت	کاشت	کاشت	کاشت	کاشت	کاشت
کاشتن	کافت	کافت	کافت	کافت	کافت	کافت	کافت
کاویدن	کاوید	کاوید	کاوید	کاوید	کاوید	کاوید	کاوید
کاهیدن	کاهید	کاهید	کاهید	کاهید	کاهید	کاهید	کاهید
کردن	کرد	کرد	کرد	کرد	کرد	کرد	کرد
کشادن	کشاد	کشاد	کشاد	کشاد	کشاد	کشاد	کشاد
کشتن	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت
کشتن	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت	کشت
کشودن	کشود	کشود	کشود	کشود	کشود	کشود	کشود
کشیدن	کشید	کشید	کشید	کشید	کشید	کشید	کشید
کفیدن	کفید	کفید	کفید	کفید	کفید	کفید	کفید
کندن	کند	کند	کند	کند	کند	کند	کند
کنیدن	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید	کنید

لغت تازی
 پیغمبر علی کلت
 سلسله
 از سلسله
 شدیدش
 بلا سلسله
 به شد تمام تا
 چو از آن
 شود در دیده
 کاهید باز
 تا فرود آید
 در دیده
 در این جگر
 زمین کشادند
 در آن کان
 نیک در نمازند
 * * * * *

کوشیدن	کوشش کرنا	کوشید	می کوشد	کوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده
کوفتن	کوفتا	کوفت	می کوبد	کوب	کوبنده	کوبان	کوفته
باب گاف فارسی							
گداختن	گداز <small>پختن است پختن است</small>	گدخت	می گدازد	گداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	گذاشت	می گذارد	بگذار	گذازنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا	گذرانید	می گذرد	بگذر	گذرنده	جگر گداز	گذشته
گراییدن	خواستن کرنا	گرایش	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	پھونا	گردش	می گردد	بگرد	گردنده	کوچه گرد	گردیده
گرفتن	پچھنا لینا فرض کرنا	گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامن گیر	گرفته
گرویدن	رجعت کرنا	گرویدی	می گردد	گروند			گرویده
گریختن	بھاگنا	گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش	می گزارد	بگزار	گزارنده	نماز گزار	گزارده
گزیدن	کاث کھانا	گزیدی	می گزید	بگزم	گزنده	مردم گزله	گزیده
گزیدن	چن لینا	گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزیده
گساردن	چھوڑنا کھانا	گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	نغم گسار	گسارده
گستردن	پچھانا	گسترانید	می گسترد	بگستر	گسترنده	کرم گستر	گسترده

طبع نظامی از
فراگیر گزاردن
مورد آفتاب
مبومی چنان است
در دیده آفتاب
طبع مغربی گویا
نوش آنگذارد
نفاستش
عشق و عشق
تو رفت است
غیا سوس
طبع سحر و جادو
سحر و جادو
پیشینه سحر از
از آداب
شکر و اذکار
سعدی در نایب
گرمی و سردی
قارون از دست
پنجاه
گرت از ننگان
بمشقت یزد
نجات گزاید
نه شمشیر
تلف و دفع
کند و پخته
زین شش
غردن و مغرب
آید ۱۳

مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن
میکیدن	میکیدن	میکیدن	میکیدن	میکیدن	میکیدن	میکیدن	میکیدن
باب نون							
تازیدن	تازیدن	تازیدن	تازیدن	تازیدن	تازیدن	تازیدن	تازیدن
تالیدن	تالیدن	تالیدن	تالیدن	تالیدن	تالیدن	تالیدن	تالیدن
تامیدن	تامیدن	تامیدن	تامیدن	تامیدن	تامیدن	تامیدن	تامیدن
نبشتن	نبشتن	نبشتن	نبشتن	نبشتن	نبشتن	نبشتن	نبشتن
نشستن	نشستن	نشستن	نشستن	نشستن	نشستن	نشستن	نشستن
نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن	نکو بهیدن
نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن	نگاشتن
نگریستن	نگریستن	نگریستن	نگریستن	نگریستن	نگریستن	نگریستن	نگریستن
نمودن	نمودن	نمودن	نمودن	نمودن	نمودن	نمودن	نمودن
نواختن	نواختن	نواختن	نواختن	نواختن	نواختن	نواختن	نواختن
نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن	نوردیدن
نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن
نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن	نوشتن
نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن	نوشتیدن

له سواد فواید
 در صورت گرفتن
 یعنی نیست پیش
 خود در آری قیامی
 خوش و نظای
 نایب چون کاروان
 درست بود بر حکم
 دان در حکم
 تست ایضا جو
 زنی نمود آینه خال
 بازی به ادوی بیاید
 عثمان آزاری بر منی
 لفظ نمودن در هر
 شمره اصل است
 له بکار در ۱۵
 شکر نوشت ۱۲
 له بکسر اول
 ثان بنغم اول
 هم آمده ۱۲

نهادن	رکھنا	نهاد	می نهد	بنده	نهده	متنه	نهاد
نهفتن	پھینانا چھینانا	نهفت					نهفته
نیوشیدن	سنا	نیوشید	می نیوشد	بینوش	نیوشده	سخنیوش	نیوشیده

باب واو

واخیدن	دھکننا	واخید	می اخد	واخند	واخند		واخیده
ورزیدن	امتاز کرنا مشق کرنا	ورزید	می ورزد	بورزد	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بھگانا	ورغلانید	می ورغلاند		ورغلانده		ورغلانیده
وزیدن	ہواچلنا	وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده

باب ہائی ہوز

ہراسیدن	ڈرنا	ہراسید	می ہراسد	بھراس	ہراسندہ	ہراسان	ہراسیدہ
ہشتن	چھوڑنا	ہشت					ہشتم
ہلیدن	چھوڑنا	ہلید	می ہلد	بھلد	ہلندہ		ہلیدہ

باب یائی تحتانی

یارستن	سکنا	یارست	می یارد				یارستہ
یاستن	پانا	یافت	می یابد	بیاب	یابندہ	کامیاب	یافتہ

خاتمہ - ہر ہندی لازم است کہ صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی را بطریق مرقوم الصد
مخفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات و ملکہ خواندن عبارات بهم رسد فقط

کے ہفتن
فرد آراشید
در رخ ۱۱
تا در سخنی نکتہ
باشند و پس
ہندی ہفت
باشند
چو باو مبارک
گلستان در ۱۱
حافظ فرمایند
تہ دست تریا
ہر کہ آراشید
تہ کاین ہندی
بدرہ سید
و ظم قوم آن
* * *
* * *

505